اندیشه سیاسی

ریشه‌های نظریه پایان تاریخ
لباس جدید هگل

فوکویاما در کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان» نظریه اصلی‌اش مبنی بر آن که تاریخ به سوی یک غایت در حرکت است را از آلکساندر کوژو برداشت می‌کند، و این کسی است که تاریخ‌گرایی خود را با ژستی از خوشامدگویی نیشدار به «آخرین انسان» نیچه پیوند زده است. کوژو نسل کاملی از روشنفکران فرانسوی پس از جنگ را با سخنرانی‌هایش درباره «پدیدارشناسی روح هگل» شدیداً تحت تاثیر قرار داد. وی در این سخنرانی‌ها در پیکره ورم کرده و پر از تکبر هگلی سوزن‌های قوی نیچه‌ای و هایدگری تزریق می‌کند و باعث می‌شود که آن موجود بیمار در رنج و عذابی بامزه به خود بپیچد. این واقعیت که او یک روس ذاتاً متنفر از زندگی بود، یک استالینیست به اقرار خودش و یک کارمند دولتی که نقش مهمی در پشت صحنه تاسیس «پیمان عمومی تعرفه و تجارت» (GATT) و جامعه اقتصادی اروپا بازی کرد باید توسط کسانی به خاطرها سپرده شود که مشتاق هستند بدانند که کوژو واقعاً در به اطلاع رساندن پایان تاریخ خود آماده انجام چه کارهایی بوده است. از نظر من این مرد یک جامعه‌ستیز خطرناک بود، کسی که از روسیه همراه با خودش قسمی شور و اشتیاق پرچ‌گرایانه (نهیلیستی) را آورد که الهام‌بخش بلشویک‌ها بود و کسی که از این فکر که همه چیز در اطراف او مقدر شده است شدیداً به وجد می‌آمد. برای او ممکن نبود که به یک موفقیت بشری نگاهی بیندازد و از این فکر که آن دستاورد در آینده دچار تباهی می‌شود لذت نبرد. او در یک «غروب خدایان» از نوع تخیلی خودش زندگی می‌کرد و آرزویش در عین حال این بود که بتواند شکلی از حکومت پساتاریخی، جهانی و دیوانی (بوروکراتیک) خلق کند که شاید در آن تمامی ملحقات واقعاً انسانی محو شوند و تنها چیزی که به راستی برای او اهمیت داشت را بالاخره به وجود آورد: آخرین انسان، یعنی انسانی تهی از عشق و بی‌روح که او آن را به طور کاملاً دقیق و به خوبی می‌شناخت زیرا قبلاً عین آن را در خودش کشف کرده بود. این اساساً به همت کوژو و ژان مونه بود که پروژه اروپایی شکل فعلی‌اش را به خود گرفت، شکلی از یک دیوان‌سالاری (بوروکراسی) انعطاف‌ناپذیر و غیرقابل اصلاح که خودش را وقف از میان بردن نه فقط علائق ملی مردم اروپایی کرد که همچنین نابودی فرهنگ مسیحی و نهادهای دموکراتیک که باعث شکوفایی آن شده بودند. اتحادیه اروپا یقیناً باید به همه‌چه آنها که بر آن صحه گذاردند و چه آن کسانی که درباره‌اش هشدار دادند- نشان دهد که «پایان تاریخ» نه یک پیش‌بینی بلکه یک پروژه است و پروژه‌ای که به احتمال بسیار به خطا می‌رود. این پروژه‌ای است که همان‌قدر از دموکراسی جدا است که آن پروژه دیگر «پایان تاریخ» که کوژو در آن مطرح شد، یعنی پروژه انقلاب کمونیستی که در آن «حکومت انسان جای خودش را به حکومت اشیا» داد. پیش‌بینی فردریش انگلس تنها پیش‌بینی مارکسیستی بود که درست از آب درآمد: تحت حکومت کمونیستی حکومت انسان‌ها به واقع جای خودش را به حکومت اشیا می‌دهد، زیرا در اینجا انسان‌ها تبدیل به شیء می‌شوند.

ستیزه‌جویی بنیادگرا و سیاست هویت
یک مسئله کاملاً مدرن

فرانسیس فوکویاما
ترجمه: دانیال شاه‌زمانیان



افراطی، که به بسیاری از حملات تروریستی در چند سال اخیر انگیزه بخشیده است، تا حد زیادی باید در مقام موضوعی مربوط به سیاست هویت مدرن دیده شود نه نشانه‌ای از فرهنگ سنتی مسلمانان. بنابراین این امر چیزی ذاتاً مدرن است، و بدین گونه مانند جنبش‌های سیاسی افراط‌گرایانه برای ما آشنا است. این حقیقت که افراط‌گرایی پدیده‌ای مدرن است به این معنی نیست که خطر کمتری دارد بلکه تنها به این امر کمک می‌کند که مسئله را روشن‌تر کنیم و راه‌حل‌های محتمل را بیابیم.

این بحث در کتاب «اسلام جهانی شده» نوشته الیویه روا به گونه‌ای موثر مطرح شده که ستیزه‌جویی افراطی معاصر شکلی از سیاست هویت است. بنا به نظر روا، سرچشمه ستیزه‌جویی افراطی فرهنگی نیست یعنی این پدیده بازتولید امری ذاتی یا عمیقاً بنیادین در اسلام یا فرهنگی که دین اسلام می‌پروراند نیست؛ بلکه، روا معتقد است که ستیزه‌جویی افراطی به این خاطر ظهور کرده که اسلام از سرزمین‌های اسلامی جدا شده و موضوع پرسش برانگیز هویت فرد مسلمان را به وجود آورده است. پرسش از هویت، هرگز در جوامع مسلمان مطرح نمی‌شود، همان‌طور که این پرسش در جوامع مسیحی نیز مطرح نمی‌شود. در جامعه سنتی مسلمان، هویت هر فرد متناسب با هویت پدر و مادرش و محیط اجتماعی‌اش تعیین می‌شد. همه‌چیز از قبیله و خویشاوندان گرفته تا امام جماعت محله و یا حتی ساختار سیاسی دولت، هویت فرد را به عنوان عضو یکی از شاخه‌های مذهبی اسلام معین می‌کرد. هویت امری نبود که مورد انتخاب شخص باشد. همانند یهودیت، اسلام نیز دینی بسیار قانون‌گرا است یعنی باورهای دینی وابسته به مجموعه‌ای قوانین بیرونی هستند که هنجارهای اجتماعی را شکل می‌دهند.

بنا به نظر روا مسئله هویت دقیقاً زمانی پرسش برانگیز می‌شود که مسلمانان از جوامع سنتی اسلامی به جوامع غربی مهاجرت کردند. در واقع فشار زیادی برای انطباق با هنجارهای غالب فرهنگی غرب بر این مهاجران وارد شد. توجه به این نکته باعث می‌شود تا بتوانیم علت پرسش‌های فراوانی را که در سایت‌های اینترنتی اسلام‌گرایان از فقهای اسلامی درباره حلال و حرام صورت می‌گیرد توضیح دهیم: سئوال در این باره که آیا دست دادن با زنان حلال است یا حرام هرگز در عربستان سعودی پیش نمی‌آید چرا که اساساً چنین موضوعی در جامعه اتفاق نمی‌افتد. درک ستیزه‌جویی به عنوان شکلی از سیاست هویت می‌تواند توضیح دهد که چرا نسل دوم و سوم از مسلمانان اروپا به این حرکت گرایش پیدا کرده‌اند. نسل اول مهاجران به طور معمول از نظر روانی با فرهنگ سرزمینی که در آن به دنیا آمده بودند قطع رابطه نکردند و رفتارهای سنتی شان را به خانه‌های جدید آوردند. اما فرزندان آنها، برخلاف خودشان، به‌خاطر تعصب مذهبی والدین‌شان مورد تحقیر قرار می‌گیرند و هنوز هم که هنوز است در فرهنگ غربی جذب نشده‌اند. معلق ماندن میان دو فرهنگی که آنها را دربر گرفته موجب می‌شود که آنها نیاز شدیدی به ایدئولوژی جهان‌شمول احساس کنند.

الیویه روا اسلام‌گرایی جدید را به طور مبالغه‌آمیزی پدیده‌ای اروپایی می‌داند؛ با این حال منابع دیگری هم در خاورمیانه هستند که ایدئولوژی رادیکال را تبلیغ می‌کنند. عربستان سعودی، پاکستان و افغانستان همه این کشورها ایدئولوژی اسلام‌گرایانه‌ای رادیکال صادر می‌کنند و عراق هم به زودی به منبع دیگری برای صدور چنین افکاری بدل خواهد شد. اما حتی در کشورهای مسلمان نیز تحلیل روا تا حد زیادی معتبر است چرا که مواجهه این کشورها با مدرنیته باعث بحران هویت شده است. جهانی شدن که با اینترنت و تحرک اجتماعی بیشتر، مرزهای میان دنیای پیشرفته و جوامع سنتی مسلمان را از میان برداشته یکی از این عوامل است. این که بسیاری از تروریست‌های کنونی از طبقات ممتاز جوامع خودشان هستند و برای رابطه برقرار کردن با غرب از مهارت‌های بالایی برخوردارند اتفاقی نیست. باید بدانیم که رهبران القاعده و شخص اسامه بن لادن و ایمن الظواهری برای استفاده از مواهب دنیای مدرن بسیار آموزش دیده‌اند.

اگر ستیزه‌جویی افراطی معاصر به مثابه سیاست هویت نگریسته شود و از این‌رو پدیده‌ای مخصوص دنیای مدرن به شمار رود، این واقعیت دو استلزام دیگر نیز دربر خواهد داشت. نخست این‌که ما این مسئله را پیش از این در سیاست‌های افراط‌گرایانه قرن بیستم شناخته‌ایم. جوانانی که آنارشیست، بلشویک، فاشیست یا عضو دار و دسته‌های آشوب‌گر می‌شدند نمونه‌های این موضوع بودند. مدرنیزاسیون و گذار از اجتماعی همبسته به جامعه‌ای چندپاره فرآیندی به سختی بیگانه‌کننده است که افراد بی‌شماری در جوامع مختلف دچار آن شده‌اند و اکنون نوبت جوانان مسلمان است تا این امر را تجربه کنند. این موضوع که آیا نکته ویژه‌ای در اسلام وجود دارد که این افراط‌گرایی را تشویق می‌کند یا نه مسئله‌ای است که هنوز جای بحث دارد.

از ۱۱ سپتامبر تاکنون تلاش تبلیغاتی زیادی به وجود آمد تا نشان دهد که چگونه خشونت و حتی انفجارهای استشهادی ریشه‌های عمیق تاریخی دارند. باید به یاد داشته باشیم که در بسیاری از دوره‌های زمانی در جوامع مسلمان رواداری بیشتری در مقایسه با جوامع مسیحی وجود داشته است. برای نسل‌های متمادی، بغداد یکی از بزرگترین محله‌های یهودی‌نشین را در خود جای داده بود. اگر اسلام‌گرایی افراطی را چیزی بدانیم که ضرورتاً مربوط به دین اسلام است پس باید با همین استدلال فاشیسم را هم پدیده‌ای بدانیم که ضرورتاً از دل مسیحیت برخاسته است که طبعاً جواب روشن است که نسبتی با هم ندارند.

اما نکته دوم مستلزم این نتیجه‌گیری است که مسئله ستیزه‌جویان با تحمیل مدرنیزاسیون و دموکراسی به خاورمیانه حل نخواهد شد. نگاه دستگاه حکومتی بوش به مسئله تروریسم این نکته را نادیده می‌گیرد که بسیاری از تروریست‌ها در جوامع دموکراتیک اروپایی رشد کرده‌اند. بسیار ساده‌لوحانه است که بپنداریم اسلام‌گرایان افراطی بدون شناخت غرب از آن متنفرند. مدرنیزاسیون و دموکراسی در جای خود موضوعات مهمی هستند اما تحمیل این امور به جهان اسلام به جای کاستن از نفوذ تروریست‌ها مایه افزایش گرایش به تروریسم خواهد شد.

منبع: opendemocracy.net

بخش اول


لندن، جوانان طرفدار گروه اسلام‌گرای مهاجرین در حال نماز

من کیستم: تناقضات بنیادگرایی



ستیزه‌جویان بنیادگرا دقیقاً در واکنش به نیاز به کسب هویت به وجود آمدند. این تنها اسامه بن لادن است که می‌تواند جواب این سئوال را که در هلند و فرانسه توسط جوانان مهاجر مسلمان پرسیده می‌شود بدهد که: «من کیستم؟» پاسخ این است: تو عضو «امتی» جهانی هستی که با تبعیت از قوانین جهان‌شمول اسلامی تعیین می‌شود و این قوانین از همه آداب و سنت‌های محلی و مقدسین جدا است. هویت فرد مسلمان بدین گونه موضوعی است که به باورهای درونی مربوط می‌شود و دیگر با رفتارهای اجتماعی وی مطابقت نخواهد داشت. الیویه روا به این نکته اشاره می‌کند که این روند، روشی «پروتستانی» در دین است، یعنی بنا به آموزه‌های این روش، رستگاری به وضعیت ذهنی فرد وابسته است نه به رفتار عینی او. به همین دلیل است که «محمد عطا» و چند نفر دیگر از کسانی که عملیات ۱۱ سپتامبر را طراحی و اجرا کردند، به خود اجازه می‌دهند که روز قبل از عملیات عرق بخورند و به کلوپ‌های برهنگی بروند.

حاشیه

نفوس کهنه

فاضلی بیرجندی

یکی از گرفتاری‌های انقلاب ۱۹۱۷ آن بود که انقلاب حتی یک نفر نداشت که وارد به امور سیاسی باشد. در چنان احوالی بود که لنین در رقابت با هیچ‌کس سر برآورد و بر اریکه قدرت تکیه زد. نکته‌ای که شاید کمتر بدان پرداخته شده آثار روحی تحمیق مردم به مدت مدید از سوی رژیم شوروی است. سرکوب مرگبار حقیقت و اندیشه و تحمیل دروغ و جزم‌اندیشی تا بی‌نهایت، مسائلی که گاه انگار از یادها می‌رود، از محورهای اصلی میراث اتحاد شوروی بود. رفتار استالین با یهودیان نیز از موارد نیازمند توضیح است. استالین همچون نازی‌ها ضدیهود نبود اما به روش سنتی خود به بدترین وجه ممکن از یهودیان نفرت داشت. ناگفته نماند که دستگاه حکومتی شوروی در عمل به راه و رسم هیتلر در ضدیت با قوم یهود می‌رفت. شواهد هولناکی در این مورد از مقامات ارشد پلیس مخفی شوروی موجود است که از بازجویی‌ها به دست آمده است. استالین در خلال سال‌های جنگ دوم جهانی از خط ضدیت با مذهب دست کشید و در آن هنگام بود که همچون نازی‌ها در هر کجا به تقویت میهن‌پرستی از نوع سنتی آن روی کرد. رژیم شوروی در جبهه‌های جنگ مرتکب بسیاری فجایع شد و آنگاه که پیروز از جنگ بیرون آمد دیگر به انبوه آنان که در جبهه‌ها جنگیده بودند التفاتی نکرد و رهبری شوروی نیز همه آنان را از یاد برد. اما خاطره آن جنگ تا هنوز هم که شده از مهمترین تجاربی است که با قوت تمام در روح روس‌ها حک شده است. سربازان بازگشته از جنگ به جز همان خاطره‌ها هیچ منبع و مرجعی نداشتند که بدان توسل جویند و بسیاری از مردم روسیه هم چنین وضعی داشتند. اما طرفه آن که یکی از عوامل جدید در روسیه امروز انحطاط ارتش فعلی است. در روسیه فعلی یکی از جهت‌گیری‌های جدید یا احیا شده، فراگیر شدن و محبوبیت یافتن اندیشه «اوراسیایی» است. اوراسیایی‌گری در روسیه امروز البته به هیچ روی مبنای جدیدی برای توسعه‌طلبی نبوده بلکه بیانیه استقلال روسیه از غرب به حساب می‌آید. تنها از این بابت است که شاید بتوان اندک مایه‌ای از توسعه‌طلبی به سبک قدیم را در آن جست. به این ترتیب باید گفت که وجه مطلق اتحاد شوروی تا حدود زیادی کنار گذاشته شده اما آنچه برجا مانده نیز اندک نیست. ناکامی شوروی در زمینه اقتصادی عمدتاً قابل انکار نیست اما هستند متفکران صاحب نفوذی، اگر بتوان چنین عنوانی را به کار برد، که هنوز هم پایبند نظام قدیم‌اند. همچنان که سایه روزگار گذشته از وزارت امور خارجه روسیه هم رخت برنبسته است.

بخش دوم











